

بازجویی

مهمانی مرگ!

امیر حسین جان

زن و شوهر پیری در جنوب پایتخت به قتل ر سیدند و در این جنایت مقدار زیادی جواهرات زنانه و پول های پیر مرد به سرقت رفت.

ظهر یک روز تابستانی بود ، وقتی پلیس جنایی تهران به قتلگاه زوج سالخورده رسید ، پسر جوانی به سر و صورتش می کوبیدو با دست طبقه دو یک مجتمع مسکونی را نشان می داد.

ماموران با پشت سر گذاشتن پله ها وارد آپارتمان ۴۵ متری شدند که همه اثاثیه اش به هم ریخته بود. در اتاق خواب مرد ۷۵ ساله ای به نام هوشنگ و در آشپز خانه زن ۷۰ ساله اش به نام مروارید با اصابت ضربات چاقو به قتل رسیده بودند. هیچ سرخی از عاملان قتل نبودیکی از همسایه ها نزد پلیس ادعا کرد ساعت ۱۲ ظهر دو مرد را دیده است هراسان از خانه زن و شوهر تنها خارج شده اند، سوار بر خودروی پیکان شده و آن جا را ترک کرده اند.

هنوز ماموران صحنه جنایت را ترک نکرده بودند که پسر قربانیان نزد آنان آمد و با تعجب از حضور یک زن در جمع بستگان شان گفت: « پلیس وقتی پی بر این زن با وجود اقامت دریکی از شهرهای شمال کشور حتی پیش از بچه های دیگر زن و مرد خود را به محل حادثه رسانده است، او را به پلیس آگاهی انتقال دادند و تحت بازجویی قرار دادند:

توجه نسبیتی با مقتولان داری؟

مادر من دختر عمه هوشنگ است چه مردناز نینی بود، حیف شد اونا خیلی مهربان بودند.

آخرین بار کی این زن و شوهر را دیده ای؟

یک ماهی می شد آن ها برای ییلاق آمده بودند روستای ماو خانه مان مهمان بودند.

تو چند بار در تهران مهمان خانه آن ها بودی؟

زیاد نبود، فقط یک بار که مریض بودم حدود یک هفته این جا مهمان بودم، چقدر این زن و شوهر از من پذیرایی می کردند، نمی دانم چرا آدم های خوب می میرند.

وقتی خانه آن ها بودی کسی غریبه آن جا رفت و آمد می کرد؟

من که زیاد دقت نداشتم، آن ها به اندازه ای روی خوش به همه نشان می دادند که هر روز خانه شان پر بود از آدم های مختلف! **هوشنگ و مروارید پولدار بودند؟**

نمی دانم، اما مروارید پولای زیادی داشت و هوشنگ خیلی راحت خرج می کرد فکر می کنم آن ها پولدار بودند که این جوری زندگی می کردند.

تو شوهر داری؟

بله، خیلی وقت است ازدواج کرده ام، مرد بدی نیست اما خیلی غیرتیه! اگر از دستم ناراحت بشود، حسابی حالم را جایی آورد.

او هم خانه این پیرزن و پیرمرد را می شناخت؟

فکر نکنم، فقط آخرین باری که هوشنگ و مروارید به شمال آمده بودند چون ماشین آن ها در برف گیر کرده بود رفت سراغ شان، این قدر زور بازو دارد که توانست به تنهایی ماشین را از برف بیرون بکشد.

آقا هوشنگ هر وقت از شوهرم حرفی می شد به چوب می زد تا چشم نخورد و قرار بود در تهران برای او کاری پیدا کند.

الان کجاست؟

در روستا خیلی کار داشت باید می ماند.

یعنی تو تنها به تهران آمده ای؟

بله دلم برای این زن و شوهر مهربان تنگ شده بود به خاطر همین امروز راه اقدام و آمدن تهران ای کاش نمی آمدم.

تو که می گفتی، شوهرت خیلی غیر تی است پس چطور تورا تنها را کرده است؟

نمی دانم چرا این بار این طوری شد، خب او می دانست من خیلی به این زن و شوهر مدیون هستم.

یعنی تو دروغ نمی گویی؟

چرا باید دروغ بگویم، طلا که پا ک است چه منتش به خاک است.

در حرف هایت خیلی اشتباه داری.

من همه چیز را درست و حسابی شرح دادم، چرا باید اشتباه کنم.

چند بار هوشنگ و مروارید به روستای شما آمدند؟

یک بار، آن هم برای ییلاق.

چه کسی در زمستان به ییلاق می رود؟

مگر من گفتم، زمستان من گفتم که ماه پیش آن ها را دیدم، پس آخر بهار بود.

پس ماجرای گیر کردن ماشین آن ها در برف چه جابود؟ خب، اشتباه کردم، آدم مقداری غلو کنم.

تو می خواهی واقعیت را پنهان کنی؟

مثلا چه چیزی را؟

ماجرای قتل این زن و مرد مهربان را؟

شوهرم باعث شد، از وقتی فهمید هوشنگ و مروارید پولدار هستند، نشست زیر پای من و وسوسه ام کرد، این قدر گفت که پذیرفتم و با هم نقشه قتل را کشیدیم.

شما تنها بودی؟

برادر زاده شوهرم در جریان قتل بود، ما هر سه با یکدیگر به تهران آمدیم و رفتم به داخل خانه آقا هوشنگ آن ها با مهر بانی از ما پذیرایی کردند، وقتی مروارید خانم به آشپز خانه رفت، ابتدا پیرمرد را کشتم و بعد هم سراغ او رفتم.

تو چرا فرار نکردی؟

قرار بود با آن ها بروم، اما وقتی پول هاو جواهرات را دزد دیدیم، شوهرم خواست این جابانم تا ببینم چه شده است، کار خدا بود قرار نبود خون آقا هوشنگ و مروارید خانم پایمال شود.

الان کجا هستید؟

– قرار است به مسافر خانه ای در اطراف میدان راه آهن بروند، الان در آن جا استراحت می کنند.

با فاش شدن راز جنایت و دستگیری دو مرد و یک زن آنان روانه زندان شدند و پس از محاکمه به مجازات اعدام و تحمل حبس محکوم شدند.

پسر جوانی با فیلم برداری از صحنه سیاه دختر فریب خورده به باج گیری های شیطانی دست زد.

اواخر شهریور امسال دختر ۲۰ ساله که شبنم نام دارد با تلفن همراهش سر گرم گشت زنی در دنیا ی مجازی بود که وارد یک کانال تلگرامی شدو چند روزی بدون این که پپامی در گروه ارسال کند پیام های دیگران را مطالعه کرد تا این که تصمیم گرفت در گروه فعالیت کند.

شبنم در ابتدا چند متن عاشقانه به گروه ارسال کرد و یک هفته به پیام های عاشقانه نگذشته بود که یک پیام شخصی از سوی پسر جوانی به دستش رسید.

پیام عاشقانه

پسر جوان با چرب زبانی توانست شبنم را راضی به جواب دادن به پیام هایش کندو دختر جوان که تا آن روز با هیچ پسری در ارتباط نبود با توجه به پیام های عاشقانه پسر جوان خیلی زود دلباخته امین شد.
امین در مدت زمان کوتاهی با توجه به پیام های عاشقانه و چرب زبانی هایش خیلی زود توانست اعتماد دختر جوان را جلب کند و در ادامه برای این که با هم بیشتر در ارتباط باشند شماره تلفن دختر جوان را گرفت و پیام های مجازی به تماس های طولانی بین دختر و پسر جوان تبدیل شد.

امین در تهران زندگی می کرد و وقتی شنید شبنم اهل شهری است که خانواده عمویش در آن جا زندگی می کنند تصمیم گرفت برای دیدن او به سفر برود.

قرار شوم

شبنم ابتدا از ملاقات حضوری با امین ترس داشت اما بعد از مدت کوتاهی که اسیر حرف های امین شده بود پیشنهاد ملاقات حضوری را پذیرفت.
امین وقتی شنید که شبنم حاضر است او را ملاقات کند با پسر عمویش تماس گرفت و اطلاع داد که به خانه آن ها



می رود.

پسر جوان به بهانه دیدن پسر عمویش به سفر رفت و با پسر عموی جوانش هماهنگ کرد که عمو و زن عمویش را به بیرون از خانه ببرد تا با دختر جوان قرار ملاقات را

شبنم وقتی شنید قرار است به خانه پسر عموی امین برود ابتدا با این پیشنهاد مخالفت کرد اما امین ادعا کرد که جایی را در شهر بلد نیست که با هم بروند و می ترسد کسی آن ها را ببیند و آبروی هر دو برود.

دختر جوان که خام حرف های امین شده بود پذیرفت تا برای دیدن پسر جوان به خانه عموی امین برود.
صحنه رابطه ترس همه وجود شبنم را فرا گرفته بود تا این که به پشت در خانه عموی امین رسید، در خانه باز شد و پسر جوان با یک شاخه گل رز جلوی در رفت و دختر جوان را به خانه دعوت کرد.

دختر جوان وقتی در برابر این صحنه قرار گرفت بیشتر از قبل به امین اعتماد کرد و وارد خانه شد، هنوز دقایقی نگذشته بود که امین تصمیم گرفت خواسته شومش را



به اجرا بگذارد که در برابر مقاومت دختر

جوان قرار گرفت.

امین در این صحنه با تهدید و زور خواسته شیطانی اش را به اجرا گذاشت و پس از اجرای نقشه اش شبنم را تهدید کرد اگر دوباره این اتفاق حرفی بزند آبرویش را خواهد برد.

باج گیری شیطان

شبنم در سکوت کامل به خانه برگشت و چند روزی از پسر جوان خبری نبود و فکر می کرد دیگر خبری از امین نمی شود اما یک پیام به دستش رسید.

دختر جوان وقتی دید پیام از سوی امین است شو که شد و با ترس پیام را باز کرد و با یک فایل فیلم روبه رو شد، صحنه رابطه شوم پسر جوان با شبنم فیلم برداری شده بود و شبنم وقتی تصاویر را دید شو که شد و آرزوی مرگ کرد که امین در پیام بعدی او را تهدید کرد که اگر کاری را که می خواهد انجام ندهد دست به انتشار این فیلم در فضای مجازی می زند.

امین خواست تا برای در امان ماندن آبرویش برای او پول واریز کند که شبنم با

عامل جنایت خونین پارک ارم که شش سال فراری بود پس از بازداشت در یک قدمی مجازات قصاص قرار گرفت. این مرد زندگی زیر زمینی داشت تا این که پلیس بار دیابی های تخصصی او را در مخفیگاهش به دام انداخت.

شب شوم

شامگاه دوازدهم مهر سال ۹۲ پیکر غرق در خون یک پسر جوان به نام شهاب ۲۴ ساله به بیمارستان آیت... کاشانی تهران منتقل شد. دقایقی بعد وی که از ناحیه پهلو چاقو خورده بود به خاطر شدت خون ریزی تسلیم مرگ شد و مأموران کلانتری ۱۳۳ شهر زیا در جریان قرار گرفتند.

شاهدان جنایت

دو نفر از دوستان قربانی که همراه وی به بیمارستان آمده بودند گفتند شهاب در پارک ارم مورد حمله یک مرد ناشناس قرار گرفته است. خیلی زود تیمی از پلیس جنایی پایتخت پیگیر ماجرا شد و به بازجویی از دو شاهد پرداخت. یکی از این شاهدان گفت: ما در خانه یکی از دوستانمان مشروب خورده و مست بودیم که برای تفریح به پارک ارم رفتیم. ما می خواستیم سوار اسکیت هوایی شویم. صف شلوغ بود. به همین خاطر و برای شوخی سعی کردیم بی نوبت وارد صف شویم که چند نفر به ما اعتراض کردند و با هم درگیر شدیم. ما آن جا را ترک کردیم و چند دقیقه بعد دوباره برگشتیم که دعوا از سر گرفته شد و در آن شلوغی یک نفر با چاقو به پهلوی

بررسی حوادث

■ تحلیل کارشناس

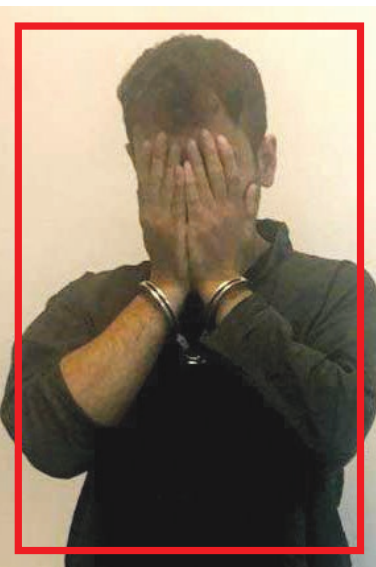
دختران ساده لوح در دام اخاذان شوم

دکتر قربانعلی ابراهیمی جامعه شناس و استاد دانشگاه پدیده اخاذی از دختران جوان در فضا های مجازی پدیده ناپسند اجتماعی است که سال هاست آسیب های بی شمار اجتماعی و اخلاقی را سبب می شود. متأسفانه این پدیده ناپسند در عصر کنونی و در دهه های اخیر جنبه مادی گرفته و برخی افراد برای کسب درآمد به این کار اقدام می کنند. اغلب دخترانی که به دام مردان و پسران شیادی افتند به دلیل محرومیت و محدودیت های عاطفی در خانواده است که به سمت این مردان و پسران گرایش پیدا می کنند. این اتفاقات نوعی باج گیری جنسیتی به شمار می رود و پسران شاید از سادگی دخترانی که کمبود عاطفه دارند سوء استفاده می کنند و با فریب آن ها به خاطر نداشتن آگاهی اخاذی می کنند تا به اهداف شوم خود برسند. تعداد دخترانی که با چنین مصائبی رو به رو هستند در جامعه رو به افزایش است و چون آگاهی ندارند مورد سوء استفاده پسران شاید قرار می گیرند و بعد از دوستی و ارتباط وقتی متوجه می شوند از آن ها عکس یا فیلم تهیه شده است از ترس آبروی شان به اخاذی های مالی این مردان پلید پاسخ می دهند و چون این مردان پلید شگردشان مادی گرایی است دختران ساده را به دام می اندازند و آن ها برای حفظ آبروی شان باج می دهند.

عده ای از این جوانان به خاطر کسب درآمد این شگردهای ناپسند اجتماعی را انتخاب می کنند و اغلب دخترانی که سطح آگاهی شان ضعیف است و خود را در جامعه و خانواده محدود می بینند و در سطح پایین اجتماعی زندگی می کنند زودتر فریب این قبیل باج گیری های جنسیتی را می خورند.

خانواده وظیفه آگاهی دادن به فرزندان را از سن کم دارد و باید آن ها را از حوادث این چنینی آگاه سازد تا در مقابل خطرات مصون بمانند. نقش آموزش و پرورش در این میان نیز مهم است مشاوران تحصیلی در مدارس و وظیفه اصلی نهضت هدایت جوانان به ویژه دانشجویان است. متأسفانه چون تابوی جنسیتی در جامعه وجود دارد دخترانی که قربانی هوس های شیادان می شوند از ترس آبروی شان مجبور به سکوت هستند، زیرا به لحاظ تعلیم و تربیت ضعف هایی داریم و کسانی که ضعف شخصیتی دارند زودتر فریب می خورند. دخترانی که کمبود عاطفی دارند فریب چرب زبانی پسران را می خورند و با برقراری ارتباط دوستانه به خلوت شیطانی آن ها کشیده می شوند و وقتی خود را در دام آن ها اسیر می بینند چاره ای جز باج دادن ندارند زیرا دختران در جامعه با تابوهای رو به رواند و برای دفاع از خود نیازمند بازنگری قوانین حمایتی هستند.

جنایت برای سوار شدن به اسکیت هوایی!



نمی دانستم ضربه چاقو چطور موجب مرگ وی شده است. در مدتی که فراری بودم عذاب وجدان داشتم. چند بار تصمیم گرفتم خودم را تسلیم پلیس کنم اما به خاطر همسر و فرزند خردسالم منصرف شدم تا این که پلیس مرا بازداشت کرد. به دنبال اعتراف های این مرد و بازسازی صحنه جرم رورونده وی به شعبه دهم دادگاه کیفری یک استان تهران فرستاده شد. بنابر این گزارش؛ قرار است وی به زودی از خود دفاع کند. این در حالی است که اولیای دم برای وی حکم قصاص خواسته اند.

شهاب زد و گریخت.

■ **۶ سال بعد**

با اطلاعاتی که شاهدان به پلیس دادند ر دیابی عامل جنایت آغاز شد اما پلیس هیچ ردی از وی به دست نیاورد. در حالی که شش سال از این ماجرا گذشته بود پلیس بار دیابی گوشی های موبایل همه افرادی که هنگام وقوع جنایت در آن محل آنتن دهی داشت به دستگیری چندین مظنون پرداخت و سرانجام متهم اصلی پرونده به نام صادق ۳۰ ساله را در خانه اش در حوالی میدان قزوین تهران ردیابی و بازداشت کرد.

■ **اعتراف**

این مرد به قتل اعتراف کرد و گفت: من و همسرم در صف ایستاده بودیم تا سوار اسکیت هوایی شویم اما چند پسر مست بدون نوبت وارد صف شدند. چند نفر به ما اعتراض کردند که مجبور شدند صف را ترک کنند. اما آن ها چند دقیقه بعد در حالی که چوب در دست داشتند وارد صف شدند و دعوا را از سر گرفتند. من برای میانجی گری وارد دعوا شدم اما یکی از آن ها به من فحاشی کرد و من در اوج خشم با چاقویی که همراه داشتم یک ضربه به او زدم. ولی واقعا قصد قتل نداشتم. وی ادامه داد: من ورز شکارم در پیک موتوری کار می کنم. بعد از این ماجرا بلافاصله با همسرم به خانه برگشتم. من صبح روز بعد دوباره به پارک ارم رفتم و پیرس و جرم کردم و متوجه شدم پسر جوان در بیمارستان جان سپرده است. من شو که شده بودم. چون واقعا

محاکمه غیابی رئیس یک باند گروگان گیری

سپهر بی نتیجه ماند. بهروز و همدستش ادعا کردند که مهندس جوان را گروگان نگرفته بودند و او با میل خودش به خانه ویلایی در شمال کشور رفته بود.

■ **در دادگاه**

آن ها در شعبه هشتم دادگاه کیفری یک استان تهران پای میز محاکمه ایستادند. بهروز گفت: من و افشین باهم شریک بودیم اما او کلاه سرم گذاشت و پول هایم را نداد. این چند بار با او صحبت کردم اما قبول نمی کرد با من تسویه حساب کند. به همین خاطر موضوع را به دو نفر از دوستانم که سابقه دار بودند گفتم و با آن ها دنبال افشین رفتیم و او را به خانه ویلایی بردیم. در پایان جلسه قضات هر یک از متهمان را ۱۵ سال زندان محکوم کردند. در این مدت تلاش برای ردیابی سپهر ادامه داشت اما در حالی که پلیس ردی از وی به دست نیاورد و بدوی غیابی محاکمه شد. شاکي پرونده که در شعبه هشتم دادگاه کیفری یک استان تهران حضور داشت گفت: سپهر در خانه ویلایی مرا به شدت کتک زد و تهدید به مرگ کرد. بهنام و دوستانش برای گرفتن پول میلیونی از من نقشه کشیده و یک باند تشکیل داده بودند. بنابه این گزارش، در پایان قضات وارد شور شدند تا به زودی برای سپهر غیابی حکم صادر کنند.

